

## هویت استراتژیک: چارچوبی نوین برای مطالعه سیاست‌های هسته‌ای

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۳/۶

رضا خلیلی\*

### چکیده

در پاسخ به این پرسش که چرا کشورها هسته‌ای شدن یا غیرهسته‌ای شدن را دنبال می‌کنند، فرضیات و چارچوب‌های نظری مختلفی مطرح شده است. در بررسی این موضوع با فرضیات و چارچوب‌های نظری متفاوت و حتی متضادی روبرو می‌شویم که وضعیتی پیچیده را رقم می‌زند. این مقاله با بررسی مسائل و مشکلات نظریه‌های موجود هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن، درصدد است «هویت استراتژیک» را به عنوان چارچوبی نوین مطرح کرده و ابعاد مختلف موضوع را بر این اساس مورد بررسی قرار دهد. بدین منظور ابتدا نظریه‌های موجود به گونه‌ای متفاوت و بر اساس چارچوب پیشنهادی نگارنده که مبتنی بر تفکیک میان دو سطح پارادایمی و نظری است، مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرند و سپس، از هویت استراتژیک به عنوان چارچوبی جدید سخن به میان می‌آید و مبانی و مؤلفه‌های آن تبیین می‌شود.

کلیدواژه‌ها: سیاست هسته‌ای، هویت استراتژیک، امنیت، هویت، قدرت.

\* دکتری علوم سیاسی از دانشگاه جواهر لعل نهرو

## مقدمه

امروزه جامعه بین‌المللی با کشورهای هسته‌ای یا در حال هسته‌ای‌شدنی مواجه است که هر یک شرایط و مقتضیات خاصی دارند. برخی از این کشورها تأمین و تضمین امنیت خود را دلیل و محرک هسته‌ای‌شدن یا در حال هسته‌ای‌شدن معرفی می‌کنند، برخی به دلیل مسائل و مشکلات داخلی و در واقع، برای برون‌رفت از این مشکلات رو به هسته‌ای‌شدن آورده‌اند و حتی برخی صرفاً برای ارضای حس جاه‌طلبی رهبران خود در این وادی افتاده‌اند.

در واقع، هر کشور دلیل خاصی برای پی‌گیری موضوع دارد که این دلیل خاص به زمینه فکری متفاوتی رجوع می‌دهد. بنابراین، زمینه فکری مشترک را نمی‌توان دلیل هسته‌ای‌شدن کشورها دانست، اما فراتر از این، حتی اگر زمینه فکری مشترک بتوان یافت که به کمک آن دلیل برخی کشورها برای هسته‌ای‌شدن را بیان کرد، یافتن زمینه فکری مشترک که به واسطه آن بتوان در کنار دلیل و انگیزه هسته‌ای‌شدن، فرایندها و نتایج متفاوت هسته‌ای‌شدن و همچنین غیرهسته‌ای‌شدن را نیز تبیین کرد، دشوار و حتی شاید بتوان گفت غیرممکن است.

در واقع، اولاً هسته‌ای‌شدن و غیرهسته‌ای‌شدن، دو پدیده متفاوت هستند و در هر گونه بررسی باید به این تفکیک و تمایز و در عین حال به ارتباط آنها توجه داشت. ثانیاً، دلیل یا انگیزه هسته‌ای‌شدن و غیرهسته‌ای‌شدن نباید متمایز از فرایند و پیامد آن بررسی شود و بالاخره اینکه، برای درک و تبیین این مسائل در کنار یکدیگر و به ویژه برای انطباق آن با مصادیق متفاوت، باید از چارچوب ادبیات موجود که با نگرشی یکسان‌انگار سیاست هسته‌ای همه کشورها را معطوف به جستجو برای قدرت، امنیت یا هویت تلقی می‌کند، فراتر رفت.

بر این اساس، نگارنده با نقد مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مناظره‌ها و نظریه‌های موجود، بر این باور است که هویت استراتژیک هر کشور به سیاست هسته‌ای آن شکل می‌دهد و چون هویت استراتژیک هر کشور، خاص و متفاوت از دیگر کشورهاست، سیاست هسته‌ای هر کشور را نیز باید در چارچوبی متفاوت درک و تبیین کرد. در واقع، هویت استراتژیک با پیوند سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و با مبنا قراردادن هویت برای جستجوی قدرت و امنیت، از سه مؤلفه اساسی هویت سیاسی داخلی، ملاحظات امنیتی منطقه‌ای و موقعیت خاص هر کشور در ساختار نظام بین‌الملل تشکیل

می شود که نه تنها انگیزه‌های متفاوت، بلکه روند و پیامد متفاوتی را نیز برای سیاست هسته‌ای خاص هر کشور شکل می‌دهد.

در این مقاله، ابتدا به دسته‌بندی و بررسی نقادانه نظریه‌های موجود در زمینه هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن می‌پردازیم و سپس، بررسی چارچوب نظری جدید در قالب «هویت استراتژیک» با هدف تبیین فراگیرتر موضوع مورد توجه قرار می‌گیرد. این مقاله، از یک سو می‌کوشد تصویری جامع از ادبیات موجود درباره موضوع ارائه دهد و از سوی دیگر، چارچوبی نوین در این زمینه پیشنهاد می‌کند. چارچوب نوین این پژوهش مبانی غرب‌محور و یکسان‌انگار مناظره‌ها و نظریه‌های موجود را نقد و رویکردی نوین مبتنی بر یکتاانگاری سیاست هسته‌ای هر کشور ارائه می‌کند که بر مبنای آن، ضمن توجه هم‌زمان به هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن، به انگیزه‌ها، فرایندها و پیامدهای موضوع نیز در کنار یکدیگر پرداخته می‌شود و بدین ترتیب، ساخته شدن سیاست هسته‌ای هر کشور بر اساس موقعیت خاص و متفاوت آن و با پیوند میان هویت، امنیت و قدرت در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در کانون توجه قرار می‌گیرد.

## الف. هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن؛ مناظره‌ها و نظریات

بحث نظری درباره اینکه پدیده هسته‌ای شدن چگونه باید تبیین شود و اینکه آیا گسترش هسته‌ای قابل پیش‌بینی است یا نه، بعد از جنگ جهانی دوم به تدریج مورد توجه قرار گرفت و تبیین‌های واقع‌گرا در این زمینه، از دهه ۱۹۵۰ به الگوی فکری غالب در تبیین کاربرد سلاح‌های هسته‌ای تبدیل شدند (Ogilvie-White, 1996: 44). گرچه سلطه تبیین‌های واقع‌گرا بر دیدگاه‌های هسته‌ای شدن به حدی بوده است که برخی اندیشمندان حتی معتقدند «تاریخ هسته‌ای شدن حلقه‌ای از واکنش‌های استراتژیک مبتنی بر منطق واقع‌گرا از درک تهدیدهاست» (Das, 2002: 78)، اما برخی دیگر از اندیشمندان بر این باورند که دو طیف نظری عمده در پاسخ به دلایل هسته‌ای شدن وجود دارد. طیف نظری نخست مبتنی بر دیدگاه واقع‌گرا، معتقد است دستیابی به سلاح هسته‌ای ناشی از دغدغه‌های امنیتی دولت‌هاست (Mearsheimer, 1990; Frankel, 1993; Montgomery & Sagan, 2009: 305)، در حالی که بر مبنای طیف

نظری دوم، عوامل متفاوتی از منافع اقتصادی داخلی یا مخالفت هنجاری بر علیه سلاح هسته‌ای (Solingen 1994, 1998, 2007; Katzenstein, 1996) تا نقش عوامل تکنولوژیک، خارجی و داخلی در این زمینه، مؤثر تلقی می‌شوند (ر.ک: Singh & Way, 2003).

البته، حتی اگر تقسیمات درونی هریک از این دیدگاه‌ها را نیز نادیده بگیریم، محدود کردن همه نظریه‌های موجود به دو طیف واقع‌گرا و آرمان‌گرا مورد اقبال همگان نیست. شاید یکی از مهمترین تلاش‌ها برای دسته‌بندی نظریه‌های هسته‌ای شدن فراتر از این دو دیدگاه، توسط اسکات سیگن صورت گرفته باشد که تلاش می‌کند پدیده هسته‌ای شدن را به گونه‌ای متفاوت در قالب سه مدل «امنیتی»، «سیاسی داخلی» و «هنجاری» تبیین کند (Sagan, 1996-7: 55).

اوگیلوی-وایت با نگرشی ترکیبی همه این نظریات را در قالب واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی، عوامل داخلی و نهادی، رویکردهای شناختی و روان‌شناختی و رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی دسته‌بندی کرده است (ر.ک: Ogilvie-White, 1996)، اما تقسیم‌بندی وی نیز کامل نیست و برخی با افزودن نظریه بازی‌ها، نظریه تصمیم‌گیری و جبر تکنولوژیک (ر.ک: قهرمان‌پور، ۱۳۸۷: ۷۲-۲۰) در صدد توسعه آن برآمده‌اند.

در واقع، هر چند تبیین‌های نظری موجود از هسته‌ای شدن هریک به طریقی به یکی یا هر دو دیدگاه واقع‌گرا و آرمان‌گرا مرتبط هستند، اما کسی نمی‌تواند ادعا کند واقع‌گرایی یا حتی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی در کنار یکدیگر می‌توانند هسته‌ای شدن را تبیین کنند. به همین دلیل، این تبیین‌ها هیچ‌گاه حتی به دو دیدگاه مذکور محدود نماندند و با تجدیدنظرهای متعدد در مبانی فکری‌شان، چارچوب‌های نظری بدیلی شکل گرفت که هر یک از آنها زوایای جدیدی از موضوع هسته‌ای شدن را آشکار کرده است. نخستین و شاید مهمترین بازنگری‌ها در واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی (لیبرالیسم) در قالب نواقع‌گرایی و نولیبرالیسم شکل گرفت که باب مناظره‌ای دیگر در این زمینه را گشود، اما حتی اگر نظریه‌های هسته‌ای شدن را به مناظره‌های واقع‌گرایی - آرمان‌گرایی و نواقع‌گرایی - نولیبرالیسم هم محدود کنیم، نمی‌توان به درک درست و جامعی از این پدیده و نظریات شکل گرفته پیرامون آن دست یافت.

همچنان‌که سوزت گریلوت و ویلیام لانگ (2000)، الکساندر مونتگمری (2005) و شافتز و همکاران (1996) استدلال کرده‌اند، هویت نقشی اساسی در شروع و پایان برنامه‌های هسته‌ای ایفا می‌کند. مطالعات بیشتر از نقش عوامل شناختی و روان‌شناختی که ممکن است

تصمیمات برای دستیابی به بمب را در بر گیرد نیز حکایت دارد (Hymans, 2006). بر این اساس، در کنار مناظره‌های مذکور باید از مناظره خردگرایی-انتقادگرایی که بر این مؤلفه‌ها تأکید می‌کنند نیز سخن به میان آورد که البته، صرفاً بیانگر تبیین‌های پارادایمی هستند و چنانچه از سطح مناظره پارادایمی فراتر رویم، با رویکردهای نظری متعددی مواجه می‌شویم که در عین ارتباط با مناظره‌های مذکور، تفاوت‌هایی هم با آنها دارند و اجازه فرار دادن و بررسی همه آنها در یک سطح را نمی‌دهد. به عبارت دیگر، نگارنده بر این باور است که برای درک درست نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن، در درجه اول باید به تمایز سطح تحلیل توجه داشت و بر این اساس، مناظره‌های پارادایمی را از رویکردهای نظری تفکیک کرد.

در واقع، بر اساس تقسیم‌بندی مورد نظر نگارنده، نخستین و مهم‌ترین سطح تحلیل در بررسی دیدگاه‌های مربوط به هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن، سطح تحلیل پارادایمی است. در این سطح تحلیل، سه مناظره اساسی وجود دارد که از نگاه‌های خوش‌بینانه و بدبینانه تأثیر پذیرفته و بعضاً با همین عناوین هم شناخته می‌شوند (ر.ک: Feaver, 1995; Rauchhaus, 2007; Gartzke and Kroenig, 2009).

دومین سطح تحلیل، سطح رویکردهای نظری است که ضمن تأثیرپذیری از سطح اول، تنوع دیدگاه‌ها در آن بیشتر است. برای درک بهتر و دقیق‌تر این دیدگاه‌ها، ضمن بررسی دیدگاه‌های پارادایمی در قالب سه مناظره واقع‌گرایی / آرمان‌گرایی (لیبرالیسم)، نواقح‌گرایی / نولیبرالیسم و خردگرایی / انتقادگرایی، نظریه‌های سطح دوم را در پنج رویکرد خارجی / امنیتی، داخلی / سیاسی، اقتصادی / صنعتی، روان‌شناختی / فردی و فرهنگی / اجتماعی تقسیم کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم و با نقد مرحله به مرحله این دیدگاه‌ها، به تبیین مبانی فکری هویت استراتژیک، به عنوان چارچوب نظری نوین می‌پردازیم.

### ۱. مناظره‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن

موضوعات «هسته‌ای شدن» و «غیرهسته‌ای شدن»، هیچ‌گاه هم‌زمان مورد توجه قرار نگرفته‌اند و طبعاً هم نمی‌توانسته چنین باشد؛ زیرا منطقاً تا زمانی که هسته‌ای شدن رخ نداده و نگرانی از آن به حد لازم نرسیده باشد، سخن گفتن از غیرهسته‌ای شدن و تلاش در این راستا فاقد معنا و توجیه منطقی بوده است. در عین حال، مناظره در مورد چرایی تمایل کشورها به هسته‌ای شدن از همان ابتدای طرح این موضوع وجود داشته است.

از آن زمان، برخی با مبنا قراردادن وضع موجود و برخی با ترسیم وضع مطلوب کوشیدند این موضوع را درک و تبیین کنند و تلاش آنها منتهی به شکل‌گیری دو طیف متفاوت از نظریه‌پردازان شد که به واقع‌گراها و آرمان‌گراها (لیبرالیست‌ها) معروف هستند که نخستین مناظره در این زمینه را شکل دادند. نسل‌های بعدی این نظریه‌پردازان نیز با تجدید نظر در برخی آموزه‌های اسلاف خود، مناظره جدیدی خلق کردند که در اینجا از آن با عنوان مناظره نواقع‌گراها-نولیبرال‌ها سخن به میان می‌آید. مناظره سوم هم میان طرفداران دو مناظره نخست یا خردگرایان در یک سو و منتقدین مبانی فکری آنها یا انتقادگرایان، از سوی دیگر شکل گرفت. بدین ترتیب به باور نگارنده، سه مناظره اصلی هسته‌ای شدن و غیر هسته‌ای شدن وجود دارد که در عین تأثیرپذیری از مناظره‌ها و نظریه‌های روابط بین‌الملل، زمینه‌های جدیدی برای تفکر در این زمینه را نیز گشوده‌اند.

### ۱-۱. مناظره واقع‌گرایی-آرمان‌گرایی (لیبرالیسم)

واقع‌گرایی کلاسیک را می‌توان دقیق‌ترین و قدیمی‌ترین تبیین از معمای گسترش هسته‌ای تلقی کرد (Ogilvie-White, 1996: 44). هرچند برداشت‌ها از واقع‌گرایی به حدی متنوع و حتی متفاوت است که به تعبیر لین-جونز نمی‌توان مدعی شد تفکر یکپارچه‌ای از واقع‌گرایی وجود دارد (لین-جونز، ۱۳۸۵: ۹۰)، اما تفکر واقع‌گرایی که در فلسفه سیاسی پیشینه آن به اندیشه‌های توسیدید، توماس هابز و ماکیاولی و در روابط بین‌الملل به هانس جی. مورگنتا برمی‌گردد، مبتنی بر اصولی است که دستیابی به سلاح هسته‌ای برای تأمین امنیت دولت را این گونه توجیه می‌کند:

۱. انسان ذاتاً موجودی شرور است و این شرارت وی در رفتار دولت نیز متجلی است.
۲. صحنه روابط بین‌الملل، صحنه رقابت میان دولت‌ها برای کسب قدرت بیشتر است.
۳. رقابت برای قدرت بیشتر، باعث شکل‌گیری محیط بین‌المللی ناامن و آناشیک می‌شود.
۴. بهترین روش تأمین امنیت در محیط بین‌المللی ناامن و آناشیک، بازدارندگی مبتنی بر خودیاری است.
۵. برترین ابزار بازدارندگی، سلاح هسته‌ای است.

در واقع، بر مبنای اصول دیدگاه واقع‌گرایی، دولت‌ها به عنوان مهم‌ترین بازیگران سیاست بین‌الملل، مبنای بر کشمکش بر سر قدرت در محیط بین‌المللی می‌گذارند و تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای نیز پاسخی منطقی و طبیعی برای آن تلقی می‌شود.

البته، شاید مهمترین نکته در آموزه‌های واقع‌گرایی کلاسیک این باشد که سلاح هسته‌ای ابزاری مؤثر برای بازدارندگی و نه برای استفاده است. به عبارت دیگر، تأکید واقع‌گرایان بر ویژگی ثبات‌ساز سلاح هسته‌ای مبتنی بر همین آموزه بازدارندگی یا عدم قابلیت استفاده از آن است (ر.ک: Boykis & Garnett, 1991: 21-23) و چنانچه به این آموزه توجه نشود یا به گونه‌ای تفسیر شود که سلاح هسته‌ای را قابل استفاده بدانند، نمی‌توان آن را امنیت‌ساز دانست.

بدین ترتیب، نخستین و شاید مهمترین نقد به دیدگاه واقع‌گرایی همین مفروض‌دانستن بازدارندگی سلاح‌های هسته‌ای است. در عین حال، واقع‌گرایی کلاسیک به عنوان مکتب فکری، هم از درون و هم از بیرون مورد نقد قرار گرفته است. نقد از درون باعث شکل‌گیری قرائتی نوین از آموزه‌های این مکتب در قالب نواقع‌گرایی شد که مبنای مناظره دوم است و نقد از بیرون به شکل‌گیری طرف دیگر این مناظره در قالب آرمان‌گرایی یا لیبرالیسم انجامید.

آرمان‌گرایی نیز ریشه‌های فکری متعددی دارد. کتاب «پادشاهی» دانتیه و آثار گوناگون نویسندگانی چون ژان ژاک روسو، جرمی بنتام و ایمانوئل کانت، همگی به سیاقی ایده‌آلیستی بر صلاحیت انسان برای برخورداری از زندگی عادلانه و امن حکایت دارند. چنین ادبیاتی، در کنار خوش‌بینی کلی سنت روشنگری نسبت به توانایی عقل در فهم و برقراری امنیت، منجر به تکوین نگرشی شد که بر مبنای آن، انسان نه محکوم تقدیر که معمار امنیت است (نصری، ۱۳۸۳: ۱۶۹). چنین باوری با ضرورت‌های تاریخی و تحولات نظامی نیز قرین شد و بشر خسته از جنگ (جنگ‌های صدساله ۱۸۱۴ تا ۱۹۱۴) را به این نتیجه رساند که می‌توان با تأسیس سازمان‌های پایدار بین‌المللی، مانع جنگ، بحران و ناامنی شد. این تحولات در سال‌های پس از جنگ جهانی اول باعث شکل‌گیری جامعه ملل بر اساس «آرمان‌گرایی ویلسونی» شد و بدین ترتیب، دیدگاه دیگری در روابط بین‌الملل شکل گرفت که با ورود مباحث هسته‌ای شدن و غیر هسته‌ای شدن به این عرصه، تأثیر خود را نمایان کرد. آموزه‌ها و اصول آرمان‌گرایی در نقطه مقابل واقع‌گرایی را می‌توان چنین تلخیص کرد:

۱. انسان ذاتاً موجودی شریف و عاقل و دولت، نهادی برآمده از اجتماع انسان‌هاست.  
 ۲. روابط بین‌الملل صحنه همکاری برای دستیابی به صلح پایدار است.  
 ۳. هم‌کاری برای دستیابی به صلح پایدار باعث شکل‌گیری محیط بین‌المللی امن و قاعده‌مند می‌شود.

۴. بهترین روش تأمین امنیت در این محیط، تأسیس سازمان‌های بین‌المللی پایدار است.  
 ۵. برترین راه ایجاد و حفظ این سازمان‌ها، گسترش دموکراسی‌های صلح‌طلب است.  
 در واقع، طرفداران مکتب آرمان‌گرایی با اعتقاد به این نکته که دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند (ر.ک: Doyle, 1998)، در نقطه مقابل واقع‌گرایان، بر این باورند که با افزایش تعداد کشورهای دموکراتیک، امکان مشارکت دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی افزایش یافته و بدین طریق، امکان ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی نیز افزایش می‌یابد. به عبارت دیگر، بر مبنای آموزه‌های آرمان‌گرایی، چون کشورها در محیط بین‌المللی امن زیست می‌کنند، نیازی به دستیابی به سلاح هسته‌ای یا حتی متعارف برای تأمین امنیت خود ندارند یا اگر به این سلاح‌ها دست یابند، نیاز و همچنین تمایلی به استفاده از آنها نخواهند داشت.

البته، آرمان‌گرایان نیز مانند واقع‌گرایان تحلیل‌های یکسانی ندارند و در میان آنها هم اختلاف نظر وجود دارد. طرفداران این گروه تحلیل‌های خود درباره گسترش و عدم گسترش هسته‌ای را در سه سطح بین‌المللی، داخلی و فردی توسعه داده‌اند (Hymans, 2006: 458-9).  
 با این اوصاف، اگر واقع‌گرایان بنا را بر نیاز به سلاح هسته‌ای و در عین حال غیرقابل استفاده بودن آن می‌گذاشتند، آرمان‌گرایان بنا را بر عدم نیاز یا عدم به کارگیری آن می‌گذارند. دلایلی که طرفداران این مکاتب برای اثبات ادعاهای خود دارند، به حدی قانع‌کننده نبوده است که بی‌نیاز از تجدید نظر در مبنای فکری آنها شود. بر همین اساس بود که مناظره واقع‌گرایی-آرمان‌گرایی (لیبرالیسم) در شکل مناظره‌ای جدید با عنوان نواقح‌گرایی-نولیبرالیسم بروز یافت.

## ۲-۱. مناظره نواقح‌گرایی - نولیبرالیسم

نواقح‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری، تا حد زیادی از طریق آثار و افکار کنث والتز شناسانده شده است (Waltz, 1954; 1979). به نظر والتز، ویژگی اصلی سیاست بین‌الملل ساختار آنارشیک آن یا به عبارت دیگر، فقدان هرگونه حاکمیت است. از نظر او، ساختار



آنارشیک و نه طبیعت انسانی، الگوی اصلی سیاست بین‌الملل را شکل می‌دهد (لین-جونز، ۱۳۸۵: ۹۶-۹۷). بنابراین، انکار صریح پیش‌فرض واقع‌گرایی مبنی بر تلاش برای کسب قدرت در نتیجه شرارت ذاتی طبیعت انسان توسط والتز و در عوض، تأکید وی بر تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر سوق دادن کشورها به تلاش برای حفظ بقا و موجودیت خود در نظام بین‌الملل، مهم‌ترین تفاوت واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی است که تفاوت‌های دیگر را نیز باعث شده است. به اعتقاد والتز، کشورها در ساختار آنارشیک بیش از آنکه به دنبال افزایش قدرت خود باشند، به دنبال حفظ بقای خود هستند. بدین ترتیب قدرت، خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای دستیابی به بقا به عنوان هدف است. آموزه‌های نواقع‌گرایی و ارتباط آن با موضوع هسته‌ای را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است.
۲. روابط بین‌الملل صحنه تلاش برای بقاست.
۳. تلاش برای بقا در روابط بین‌الملل، به شکل‌گیری و تداوم نامنی در آن می‌انجامد.
۴. بهترین روش تأمین امنیت در این محیط، بازدارندگی مبتنی بر خودیاری است.
۵. برترین ابزار بازدارندگی، سلاح هسته‌ای است.

در واقع، سیاست بین‌الملل از منظر نواقع‌گراها با جستجوی کشورها برای امنیت در نظام آنارشیک و نه با گزینه قدرت‌طلبی نهفته در سرشت انسان‌ها شکل یافته است. در این ساختار، کشورها سعی می‌کنند از طریق خوداتکایی و خودیاری بقای خود را حفظ کنند، اما چون این هدف جز برای برخی کشورهای قدرتمند امکان‌پذیر نیست، کشورهای ضعیف‌تر به دنبال تشکیل اتحاد با یکدیگر در مقابل کشورهای قوی‌تر یا حتی با کشورهای قدرتمند برمی‌آیند. بنابراین، نوع اتحادها و ائتلاف‌ها یا به عبارت دیگر، نوع ساختار نظام بین‌الملل در تعیین شیوه‌های حفظ بقا بسیار مهم هستند. بر مبنای همین اهمیت نوع ساختار است که والتز و واقع‌گرایان ساختاری معتقدند در جهان دوقطبی، احتمال هسته‌ای شدن و وقوع جنگ کمتر بود، در حالی که نظام چندقطبی پس از جنگ سرد خود یکی از عوامل گسترش سلاح‌های هسته‌ای بوده است (Waltz, 1979; Weber, 1990; Mearsheimer, 1990).

با اتکا به این آموزه‌ها، والتز نظریه بازدارندگی عقلانی<sup>۱</sup> را برای تبیین گسترش سلاح‌های هسته‌ای به کار گرفت. بر مبنای این نظریه، چنانچه بیش از یک کشور به توانایی ضربه دوم

هسته‌ای<sup>۱</sup> دست یابد، دیگر جنگی میان دولت‌های دارای سلاح هسته‌ای رخ نخواهد داد؛ زیرا در این صورت، نابودی قطعی دوجانبه<sup>۲</sup> تحقق خواهد یافت. پذیرش چنین استدلالی به این معناست که چون گسترش سلاح‌های هسته‌ای باعث احتیاط و خودداری بیشتر از جنگ می‌شود، بنابراین گسترش آنها به نفع ثبات نظام بین‌الملل است (Waltz, 1990: 734,737).

این برداشت از واقع‌گرایی، نوعی نظریه نظام‌مند و در عین حال تنگ‌نظرانه را عرضه می‌کند که صرفاً بر توزیع قدرت در نظام بین‌الملل تأکید دارد و به سیاست داخلی بهای چندانی نمی‌دهد. این ضعف باعث شد واقع‌گرایی ساختاری حتی از جانب دیگر واقع‌گرایان مورد انتقاد قرار گیرد. با وجود این، نقدهای اساسی به نوواقع‌گرایی فراتر از نقد درونی است.

منتقدین واقع‌گرایی معتقدند واقع‌گرایی اعم از کلاسیک و ساختاری، به چند دلیل نمی‌تواند تبیینی دقیق و فراگیر ارائه کند: واقع‌گرایی نمی‌تواند دگرگونی در نظام بین‌الملل را تبیین کند (Cox, 1986; Ashly, 1984)؛ به نقش و اهمیت فرهنگ و هویت در رفتار دولت‌ها به عنوان بازیگران سیاست بین‌الملل بی‌توجه است؛ برخی باورهای آن نظیر پذیرش و توجیه سلطه و هژمونی یا جنگ، تصویرهایی غیراخلاقی از این نظریه ترسیم می‌کنند (Keohane, 1986) که پذیرش آن را به عنوان ایده‌ای فراگیر منتفی می‌سازد؛ واقع‌گرایی با بیش از حد اهمیت دادن به نقش دولت‌ها به عنوان مهمترین بازیگران صحنه روابط بین‌الملل، نقش دیگر بازیگران این عرصه از جمله سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و مانند آنها را نادیده می‌گیرد و بالاخره اینکه، طرفداران این مکتب به دلایل و فرایندهای شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها بی‌توجه هستند (لین-جونز، ۱۳۸۵: ۱۰۱-۹۸).

البته، هیچ‌یک از این انتقادات باعث نشد واقع‌گرایی از اعتبار ساقط یا حتی از طرفداران آن کاسته شود. با وجود این، امروزه حتی خود واقع‌گرایان هم می‌پذیرند که این مکتب نمی‌تواند به همه مسائل پاسخ گوید. یکی از دلایل این امر برخی قابلیت‌های قطب دوم مناظره نوواقع‌گرایی - نولیبرالیسم است که لازم است مبانی و مؤلفه‌های آن نیز بررسی شود.

نولیبرالیسم نیز طیفی از نظریات مهم نظیر نوکارکردگرایی (Haas, 1964)، وابستگی متقابل (Keohane & Nye, 1977: 25-26)، نهادگرایی نولیبرال (Axelrod, 1984; Burchill, 2005: )

1. Second-strike nuclear capability

2. Mutual destruction assured

39) و طرفداران رژیم‌های بین‌المللی (Krasner, 1982; 1983) را در بر می‌گیرد که هر یک از آنها بخشی از ادعاهای مخالف نواقع‌گرایی را مطرح می‌کنند. این دیدگاه‌ها با توجه به تحولات پس از جنگ جهانی دوم در حوزه روابط بین‌الملل، بازیگران جدیدی چون سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی و حتی گروه‌های سیاسی و کنش‌گران اجتماعی را وارد عرصه تحلیل مناسبات بین‌المللی کرده‌اند و تحلیل این فعالیت‌های روزافزون غیردولتی در عرصه روابط بین‌الملل را در کانون توجه قرار می‌دهند. با اتکا به این مبانی و مؤلفه‌ها، به باور نولبرال‌ها، پیگیری سیاست هسته‌ای به این دلیل است که:

۱. بین تمایلات دموکراتیک و غیردموکراتیک از یک سو و تمایل به هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن از سوی دیگر، رابطه مستقیم وجود دارد.

۲. رژیم‌ها، هنجارها و سازمان‌های بین‌المللی، نقشی اساسی در گسترش یا عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای دارند.

۳. تمایلات دموکراتیک در داخل و هم‌کاری در قالب رژیم‌ها، هنجارها و سازمان‌های بین‌المللی، کشورها را به غیرهسته‌ای شدن تشویق می‌کند.

۴. بهترین روش تأمین امنیت در محیط بین‌المللی، ایجاد رژیم‌ها، برقراری هنجارها و تأسیس سازمان‌های بین‌المللی پایدار است.

۵. برترین راه برای ایجاد رژیم‌ها، برقراری هنجارها و تأسیس و حفظ سازمان‌های بین‌المللی پایدار، گسترش دموکراسی‌های صلح‌طلب است.

در واقع، نولبرال‌ها هم مانند لیبرال‌ها بر ضرورت گسترش دموکراسی‌های صلح‌طلب به منظور دستیابی به صلح و امنیت بین‌المللی تأکید می‌کنند، با این تفاوت که آنها مینا را بر صلح‌طلبی دموکراسی‌ها از یک سو و اعتماد به رژیم‌ها، هنجارها و سازمان‌های بین‌المللی از سوی دیگر، می‌گذارند. به عبارت دیگر، نولبرال‌ها عوامل و دلایل هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن را در ساختارهای غیردموکراتیک داخلی و خارجی می‌یابند.

بدین ترتیب، نولبرالیسم بیش از آنکه در خدمت تبیین هسته‌ای شدن قرار گیرد، برای تبیین غیرهسته‌ای شدن کاربرد دارد. در واقع، هرچند بر مبنای این ایده شاید نتوان دلیل هسته‌ای شدن برخی کشورها را توضیح داد، اما می‌توان رفتار برخی کشورها برای غیرهسته‌ای شدن را درک و تبیین کرد. به هر حال، نولبرالیسم نیز به تنهایی نمی‌تواند پویایی‌های هسته‌ای شدن را تبیین کند.

به عبارت دیگر، هیچ یک از این دیدگاه‌ها را نمی‌توان به تنهایی پاسخ‌گوی مسائل مربوط به هسته‌ای‌شدن و غیرهسته‌ای‌شدن دانست. شاید به همین دلیل است که بسیاری از اندیشمندان با تجدید نظر در مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این مکاتب در صدد ارائه تبیین‌های پیوندی از آنها برآمده و سخن از واقع‌گرایی آرمان‌شهری<sup>۱</sup> (بوث، ۱۳۸۶: ۱۹۶) یا لیبرالیسم واقع‌گرا<sup>۲</sup> (Booth, 2008: 513) می‌کنند. به نظر آنها، رابطه آرمان‌گرایی - واقع‌گرایی می‌تواند در قالب نقشی جالب و سازنده در روابط بین‌الملل و تاریخ سیاسی تداوم یابد. با وجود این، حتی تبیین‌های پیوندی هم نتوانسته‌اند مانع شکل‌گیری مناظره‌ای جدید بین خردگرایی و انتقادگرایی شوند که مبنای مناظره سوم در موضوع هسته‌ای‌شدن و غیرهسته‌ای‌شدن است؛ مناظره‌ای که مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی جریان واقع‌گرا-آرمان‌گرا در دو مناظره قبل را به چالش می‌طلبد.

### ۳-۱. مناظره خردگرایان-انتقادگرایان<sup>۳</sup>

تبیین‌های پیوندی، بخشی از یک طرف مناظره سوم در نظریه‌های هسته‌ای‌شدن و غیرهسته‌ای‌شدن هستند که بر حفظ سنت‌های علمی مکاتب واقع‌گرایی و لیبرالیسم و حتی نواقع‌گرایی و نولیبرالیسم تأکید دارند. کانون عمده بحث آنها، «ساختار» یا «کارگزار» است. این در حالی است که این پایبندی به ساختار و کارگزار در ادبیات سنتی باعث شده قطب جدیدی در قالب طرفداران «فرایند» وارد بحث شود که آن سوی مناظره را تشکیل می‌دهد. در واقع، مناظره سوم، مناظره میان طرفداران ساختار- کارگزار از یک سو و طرفداران فرایند از سوی دیگر است، اما تفاوت آنها فقط به همین موضوع محدود نمی‌شود. تفاوت میان ماده و انگاره، فردگرایی و کل‌گرایی و تعلیل و تکوین، آن‌گونه که الکساندر ونت به عنوان چهره شاخص سازه‌نگاری مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد، به تعبیر وی نقطه عزیمتی خارج از طبقه‌بندی‌های سنتی از نظریه روابط بین‌الملل و به تبع آن در نظریه‌های هسته‌ای‌شدن و غیرهسته‌ای‌شدن ارائه می‌کند (ونت، ۱۳۸۴: ۵۰-۴۹) که نقطه مقابل خردگرایی مضمحل در نظریات واقع‌گرا و لیبرال و اخلاف آنهاست.

---

1. Utopian Realism  
2. Realistic Liberalism  
3. Rationalism-Criticism debate

سازه‌انگاری ریشه در نظریه انتقادی دارد و سازه‌انگاران از بینش‌های روشی، نظری و مفهومی نویسندگان انتقادی معاصر برای ساختن چشم‌اندازی تبیینی و تحلیلی در روابط بین‌الملل کمک گرفته‌اند. در واقع، اگر محور اصلی مناظره در طول دهه ۱۹۸۰ بین خردگرایان و نظریه‌پردازان انتقادی اولیه بود، در حال حاضر، محور عمده نزاع در مناظره سوم بین خردگرایان و سازه‌انگاران است. به عبارت دیگر، در شرایط کنونی، مناظره اصلی میان همه نظریه‌های متعارف در روابط بین‌الملل به عنوان نماد خردگرایی از یک سو و سازه‌انگاری به عنوان یکی از نمایندگان اصلی نظریه انتقادی، از سوی دیگر است و نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن در چارچوب این نوع نگرش دستخوش تحولات اساسی شده‌اند.

سازه‌انگاری به عنوان یکی از نمایندگان نگرش انتقادی، قطب مخالف مفروض در این زنجیره مناظره‌ای یا به عبارت دیگر، فرضیات خردگرایی، به ویژه تصور هستی ثابت در سیاست بین‌الملل را به چالش می‌طلبد. بر اساس این نظریه، آنارشی خصیصه قابل اجتناب در صحنه نظام بین‌الملل و بنا به تعبیر مشهور ونت، چیزی است که «دولت‌ها آن را بر اساس فهم خود می‌سازند» (Wendt, 1992). بر مبنای این نگرش، گسترش یا عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای از مبانی متفاوت زیر تبعیت می‌کنند:

۱. آنارشی پدیده‌ای است که دولت‌ها آن را بر اساس فهم خود می‌سازند.
۲. جهان اجتماعی ساخته‌شدنی و نه از پیش داده است.
۳. دولت‌ها ممکن است به دنبال منافع خود باشند، اما دائماً اهداف خود را بر اساس مبانی هویتی‌شان بازتعریف می‌کنند.
۴. هویت‌ها و منافع دولت‌ها تغییر می‌کنند و هنجارها که به تعریف موقعیت استراتژیک کشورها کمک می‌کنند، به صورتی قابل توجه بر کنش بین‌المللی‌شان تأثیر می‌گذارند.
۵. گسترش یا عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، به تبع هویت‌های در حال تغییر و موقعیت‌های استراتژیک مختلف، از مبانی متفاوتی تبعیت می‌کنند.

بر مبنای اصول سازه‌انگاری، نه تنها آنارشی قابل اجتناب است، بلکه هویت‌ها و منافع هم از پیش داده نیستند و به همین دلیل، سیاست‌های هسته‌ای کشورها به موقعیت و هویت استراتژیک در حال ساخته‌شدن آنها بستگی دارد. معنای چنین گزاره‌ای این است که در تحلیل

سیاست‌های هسته‌ای هر کشور بایستی بر هویت استراتژیک خاص آن تأکید کرد، اما هویت استراتژیک چیست و چگونه می‌توان آن را تبیین کرد؟ این پرسشی اساسی است که پس از بررسی رویکردهای نظری موجود در باب هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن به آن برمی‌گردیم.

## ۲. نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن

با گذر از سطح مناظرات پارادایمی به سطح مباحث نظری، شاید تصور شود که بهتر و بیشتر می‌توان موضوع هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن را درک کرد، اما واقعیت این است که علاوه بر اختلاف نظرهایی که در سطح پارادایمی وجود دارد، اختلاف‌های جزئی‌تری هم در سطح نظری بروز می‌یابد که اجازه چنین قضاوتی را نمی‌دهد. همچنان که گفته شد، در سطح نظری، دیدگاه‌های متفاوت بسیاری در تبیین هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن وجود دارد که هر یک ریشه در اندیشه‌های متفاوت دارند. برای اینکه تصویری جامع و در عین حال دقیق از رویکردهای نظری موجود در باب هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن داشته باشیم، در تقسیم‌بندی جدید، این نظریات را در قالب پنج رویکرد کلی امنیتی / خارجی، داخلی / سیاسی، اقتصادی / تکنولوژیک، فردی / روان‌شناختی و فرهنگی / اجتماعی، بررسی می‌کنیم.

### ۲-۱. رویکرد امنیتی / خارجی

مهمترین و شاید پرطرفدارترین رویکرد در نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن، رویکرد امنیتی است که مهمترین دلیل این مسأله را وجود یا عدم تهدیدات امنیتی خارجی می‌داند. بر مبنای این رویکرد که ریشه در آموزه‌های مکاتب واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی دارد، کشورها به این دلیل به هسته‌ای شدن یا غیرهسته‌ای شدن روی می‌آورند که در محیط منطقه‌ای یا بین‌المللی ناامن یا امن قرار دارند. این رویکرد که قدیمی‌ترین رویکرد در این زمینه است، تأثیر بسیاری بر جهت‌گیری کشورها در این مسیر داشته است. گرچه نویسندگان واقع‌گرای سنتی استدلال‌های مختلفی در این زمینه ارائه کرده‌اند، اما اکثر پژوهش‌ها در این زمینه بر دو عامل اساسی تأکید می‌کنند: وجود (یا فقدان) تهدید امنیتی (Waltz, 1979; Potter, 1982; Quester, 1973, 1977; Kapur, 2001) و تضمین امنیتی از جانب یک هم‌پیمان قدرتمند (Betts 1993; Davis 1993; Thayer 1995; Frankel, 1993; Mearsheimer, 1990).

## ۲-۲. رویکرد سیاسی / داخلی

در حالی که رویکرد خارجی بر فهم محرک‌های بیرونی مؤثر بر اقدام دولت‌ها تأکید می‌کند، برخی اندیشمندان بر این باورند که عوامل داخلی بسیار مهم‌تر از عوامل خارجی هستند. این افراد بر عوامل داخلی‌ای تأکید می‌کنند که می‌توانند بر انتخاب پی‌گیری سلاح هسته‌ای مؤثر باشند، از جمله ماهیت حکومت (Mansfield and Snyder, 1995; Snyder, ) (2000; Perkovich, 1999; Barletta, 1999; Chafetz, 1993) دولت (Solingen, 1994; 1998; Paul, 2000)، وجود گروه نخبه استقلال‌گرای داخلی (ر.ک: Sagan, 1993) و انگیزه‌های نمادین و هویتی (Elworthy, 1986; Sagan, 2000; Lavoy, 1993) (2000; Singh and Way, 2003: 12-14).

## ۲-۳. رویکرد اقتصادی / صنعتی

در این رویکرد، بر اساس دیدگاه جبر تکنولوژیک، بر دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای به عنوان نیروی اصلی پیش‌برنده گسترش هسته‌ای تأکید می‌شود. بر اساس دیدگاه جبر تکنولوژیک، دولت‌ها ممکن است به واسطه تلاش آشکار بین‌المللی یا به عنوان نتیجه آشکار توسعه اقتصادی و صنعتی به توانایی تولید سلاح هسته‌ای دست یابند (Meyer, 1984; Lavoy, 1993). به علاوه، چون توسعه تکنولوژیک هزینه‌های دستیابی به سلاح هسته‌ای را به شدت کاهش می‌دهد، نهایتاً هر دولتی هزینه‌های ساخت سلاح هسته‌ای را به حدی پایین می‌یابد که برای ساختنش شدیداً آن را وسوسه می‌کند (محتشم، ۱۳۸۶؛ Kraige, 1999).

## ۲-۴. رویکرد فردی / روان‌شناختی

این رویکرد به گسترش و عدم گسترش هسته‌ای، به تبیین رفتارهایی می‌پردازد که توسط رویکردهای قبلی قابل تبیین نیستند. طرفداران این رویکرد بر این باورند که مفهوم «نظام‌های اعتقادی»<sup>۱</sup> برای تبیین دقیق این‌گونه پدیده‌ها کاربرد دارد (Little & Smith, 1988). مفروض چنین رویکردی این است که باورها و کردارها به یکدیگر وابسته هستند و تصمیم‌گیری درباره سیاست هسته‌ای نمی‌تواند به خوبی درک شود، مگر اینکه باورهای تصمیم‌گیران مورد توجه قرار گیرند (Lavoy, 1993; Hymans, 2006).

## ۲-۵. رویکرد فرهنگی / اجتماعی

در این رویکرد، تأکید ویژه‌ای بر ارزش‌ها، هنجارها و نگرش‌ها، الگوهای رفتاری، عادت‌ها و نمادها وجود دارد. دو مفهوم غنی در ادبیات گسترش هسته‌ای وجود دارد که به رویکرد فرهنگی / اجتماعی ارجاع می‌دهند: «جامعه‌شناسی تاریخی»<sup>۱</sup> (Mackenzi, 1990; Flank, 1993-) و «فرهنگ استراتژیک»<sup>۲</sup> (Snyder, 1977: 121; Wendt, 1992; Lantis, 2006: 7).

### ب. بررسی ادبیات موجود و جستجوی چارچوبی نوین

مروری اجمالی بر مناظره‌های پارادایمی و رویکردهای نظری در باب هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن، آشکارا نشان می‌دهد نه تنها نظریه‌ای مسلط در این زمینه وجود ندارد، بلکه هیچ یک از نظریه‌های موجود نیز تبیینی رضایت‌بخش از پویایی‌های گسترش و عدم گسترش هسته‌ای ارائه نمی‌کنند؛ گرچه همه آنها در کنار یکدیگر بخش‌هایی از این جدول را تشکیل می‌دهند (Ogilvie-White, 1996: 55).

همچنانکه نشان داده شد، هر یک از مناظره‌ها و رویکردهای مذکور فقط می‌توانند بخشی از معمای هسته‌ای را تبیین کنند. بنابراین، بدیهی است هیچ‌یک از نظریات موجود به تنهایی نمی‌توانند هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن را به صورت کامل تبیین کنند. از یک سو، تفاوت‌هایی بین قابلیت تبیین این پارادایم‌ها و رویکردها وجود دارد و از سوی دیگر، کسی نمی‌تواند انکار کند که بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این نظریات متفاوتند. بنابراین، نقد ادبیات موجود باید بر این مؤلفه‌ها مبنی شود، همچنانکه مناظره خردگرایان و انتقادگرایان بر اساس نقد این مبانی شکل گرفته است. در نتیجه، برای دستیابی به چارچوب نوین، از یک سو، باید در سطح پارادایمی بر مناظره خردگرایی - انتقادگرایی تأکید کرد و از سوی دیگر، با تمرکز بر رویکردهای نظری، به ویژه با تأکید بر مفهوم فرهنگ استراتژیک و با نقد مبانی آن، از هویت استراتژیک به عنوان رویکرد نوین سخن گفت.

در واقع، چارچوب نظری پیشنهادی این پژوهش مبنی بر مناظره خردگرایی - انتقادگرایی در سطح پارادایمی است و هویت استراتژیک را به عنوان رویکردی نظری با بازنگری در رویکردهای نظری مذکور و به ویژه رویکرد فرهنگی / اجتماعی ارائه خواهد کرد. برای دستیابی

1. Historical sociology  
2. Strategic culture



به این هدف، در ادامه، ابتدا به بررسی مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نگرش انتقادی در مقابل خردگرایی پرداخته و سپس، هویت استراتژیک به عنوان رویکرد نظری جدید مورد توجه قرار می‌گیرد.

## ۱. نقد ادبیات موجود

هرچند برخی اندیشمندان بر این باورند که مناظره خردگرایی و انتقادگرایی قابل ملاحظه نیست و حتی گاهی از آن با عنوان مناظره غیرموجود نام می‌برند (Zehfuss, 2004: 5)، اما این مناظره تأثیر خود را بر نظریه‌های روابط بین‌الملل، به طور عام و بر نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن به صورت خاص، گذاشته است.

در حالی که نواقح گرایان و نولیبرال‌ها در اردوگاه خردگرایی با یکدیگر مجادله دارند، نظریه‌پردازان انتقادی، بنیان‌های اساسی فلسفه خردگرایی آنان را به چالش می‌طلبند. از نظر هستی‌شناختی، آنها تصویری که از بازیگران اجتماعی به عنوان جزء منفرد وجود دارد را با طرح ساختارهای اجتماعی بینادهنی مورد نقد قرار می‌دهند. از نظر معرفت‌شناختی، ارزش ساختار به عنوان پدیده‌ای از پیش داده را به چالش می‌طلبند و بر نقش هویت‌ها در ساخت منافع کنش‌های سیاسی تأکید می‌کنند. به لحاظ روش‌شناختی، اثبات‌گرایی شکل‌دهنده علوم اجتماعی را با تأکید بر شیوه‌های تفسیری فهم پدیده‌های اجتماعی مورد پرسش قرار می‌دهند و به لحاظ هنجاری، ضمن رد امکان نظریه‌پردازی بی‌طرفانه، بر این باورند که دانش و منفعت با یکدیگر آمیخته‌اند و نظریات بایستی به صراحت به افشاگری و خشی‌سازی ساختارهای سلطه‌پردازند (Hoffman, 1987: 231-249; George and Campbell, 1990: 269-293; Ruse-Smit, 2005: 193-195).

البته، نگرش انتقادی خود دارای جریان‌ها و نحله‌های مختلفی است و پست‌مدرن‌ها، پساساختارگرایان، مکتب انتقادی فرانکفورت، فمینیست‌ها و سازه‌انگاران، همگی در این اردوگاه قرار می‌گیرند، اما چون نقش سازه‌انگاری در نظریه روابط بین‌الملل و نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن فراتر از سایر جریان‌هاست، عمدتاً بر این جریان فکری تأکید می‌شود. در واقع، اگر محور اصلی مورد بحث در دهه ۱۹۸۰ بین خردگرایان و نظریه‌پردازان انتقادی بود، مناظره اصلی در شرایط کنونی، بیشتر بین خردگرایان و سازه‌انگاران است و سازه‌انگاران با توجه به ابعاد مورد غفلت در اندیشه انتقادی و به نمایندگی از آن، مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خردگرایی را مورد نقد قرار می‌دهند.

### ۱-۱. نقد هستی‌شناختی

انتقادگرایان به صورت کلی و به ویژه سازه‌انگاران، سه گزاره هستی‌شناختی اصلی خردگرایان درباره زندگی اجتماعی و تبعات آنها در دنیای سیاست را به چالش می‌طلبند. گزاره اول به اهمیت ساختارهای اندیشه‌ای و هنجاری در کنار ساختارهای مادی مربوط است (Wendt, 1992: 397). گزاره دوم ادعا می‌کند هویت‌ها هستند که منافع و کنش‌ها را می‌سازند (Wendt, 2003: 36-37; Wendt, 1996: 48). گزاره سوم هم مدعی است ساختارها و کارگزاران به صورت متقابل ساخته می‌شوند (Reus-Smit 1996: 100; Devetak, 2005: 150; Price & Reus-Smit, 1998: 266-267). در واقع، سازه‌انگاری با تأکید بر اهمیت هنجارهای ذهنی در کنار ساختارهای مادی، تمرکز بر نقش هویت در شکل‌دهی به کنش سیاسی و ارتباط متقابل سازنده میان ساختار و کارگزار شناخته می‌شود (Ruse-Smit, 2005: 188-199).

### ۱-۲. نقد معرفت‌شناختی

از نظر معرفت‌شناسی، خردگرایان متعهد به انگاره‌ای هستند که استیو اسمیت آن را به اختصار اثبات‌گرایی می‌نامد. آنها معتقدند پدیده‌های اجتماعی که ارزش‌ها و واقعیت‌های جداگانه‌ای دارند، می‌توانند بر اساس روش پدیده‌های طبیعی تبیین شوند. بر اساس نظر آنها، بررسی علمی بایستی بر اعتبار یا عدم اعتبار تجربی برای کشف قاعده‌مندی‌ها تأکید کند (Smith, 1996: 16). نتیجه این گزاره این است که بازیگران در جهانی از پیش داده فعالیت می‌کنند (Zehfuss, 2004: 3)، در حالی که انتقادگرایان و به ویژه سازه‌انگاران، به عنوان قطب مقابل آنها، چنین مفروضاتی را در معرض تردید قرار می‌دهند (Wendt, 2003: 37-38).

### ۱-۳. نقد روش‌شناختی

از نظر روش‌شناختی، حداقل دو مقوله وجود دارد که می‌تواند محتوای نظریه را تحت تأثیر قرار دهد. نخست اینکه، اگر ما هویت‌ها و منافع را از پیش داده در نظر بگیریم، می‌تواند بر اهمیت نیروهای مادی یا ذهنی مؤثر باشد. نواقع‌گرایان معتقدند منافع دولت‌ها از ساختار مادی آنا‌رشی نشئت می‌گیرند. این تحلیل نواقع‌گرایی از هویت‌ها و منافع هرگز به صورت ضمنی تصدیق نمی‌کند که ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل بیش از آنکه مادی باشند،

اجتماعی هستند. در حالی که انتقادگرایان و به ویژه سازه‌انگاران، نشان می‌دهند چگونه موقعیت‌های بین‌ذهنی مقدمتاً منافع و قدرت مادی را می‌سازند (Wendt, 2003: 34-35).

نکته دوم اینکه، هر روش می‌تواند به هستی‌شناسی ضمنی تبدیل شود (Ruggie, 1983: 285). روش‌شناسی خردگرا برای این طراحی نشده است که هویت‌ها و منافع را تبیین کند. نویبرال‌ها نگرش خردگرا از نظام بین‌الملل را پذیرفته‌اند که بر اساس آن، منافع دولت‌ها بایستی به صورت برون‌زا فرض شود. این وابستگی نظریه به روش، در جریان اصلی نظریه روابط بین‌الملل اتفاق افتاده است. در چنین بستری، برخی پرسش‌ها هرگز پرسیده نمی‌شوند و برخی امکان‌ها هرگز بررسی نمی‌شوند (Wendt, 2003: 35).

این تجدید نظر در بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خردگرایی، انتقادگرایی و به ویژه سازه‌انگاری، باعث بازگشت تاریخی و جامعه‌شناختی در جهت‌گیری‌های اندیشمندان روابط بین‌الملل شده است که نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در واقع، جایی که خردگرایان نگرش اجتماعی به کنش استراتژیک را کاهش داده‌اند، نگرش تاریخی را با تجزیه موقعیت‌ها انکار کرده و با حاکم کردن شکلی یکسان از خردگرایی، نقش عمل سیاسی را کاهش داده‌اند، انتقادگرایان و سازه‌انگاران نقش برساختگی اجتماعی را بازسازی کرده، به بازشناسی تاریخ به عنوان حوزه‌ای از بررسی تجربی پرداخته و بر ارزش عمل سیاسی تأکید کرده‌اند (Ruse-Smit, 2005: 211) که با اتکا به این مبانی متفاوت می‌توان از هویت استراتژیک به عنوان چارچوبی نوین برای بررسی سیاست‌های هسته‌ای سخن گفت.

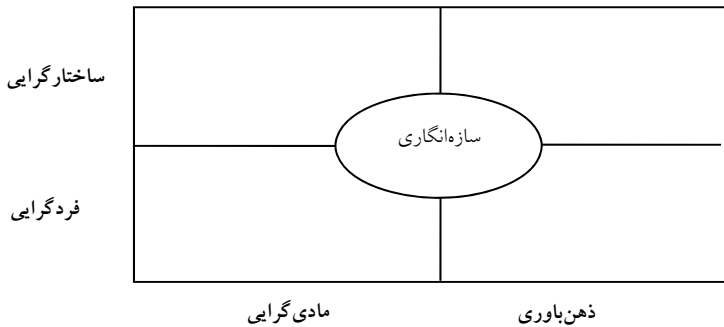
## ۲. هویت استراتژیک؛ رویکردی نوین

سازه‌انگاری به عنوان برجسته‌ترین نماینده انتقادگرایی نسبت به دیگر نظریه‌ها مزیت‌هایی برای فهم روابط بین‌الملل و به ویژه سیاست‌های هسته‌ای دارد. سازه‌انگاری می‌تواند پلی میان رویکردهای مختلف برقرار کند (Adler, 1997: 323)، راهی میانه مهیا (Smith, 1997: 188) یا سطحی میانه (Viotti and Kauppi, 1999: 217) ایجاد کند. سازه‌انگاری یا حتی ترکیبی از سازه‌انگاری و خردگرایی که برخی از اندیشمندان طرفدار آن هستند (Checkel, 1997: 488; Wendt, 2000: 179-80)، ارتباطی میان فلسفه‌های علوم اجتماعی اثبات‌گرا/مادی‌گرا و

تفسیری / ذهن‌باور برقرار می‌کند. گرچه این تلاش، بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی واقع‌گرایی و لیبرالیسم (خردگرایی) را به چالش می‌طلبد، اما ضد واقع‌گرا و ضد لیبرال هم نیست.

سازه‌انگاری نظریه سطح میانه است، زیرا درصدد است بفهمد چگونه دنیای مادی و انگاره‌های ذهنی یا به عبارت دیگر، ساختارهای مادی و منافع و هویت بازیگران، همدیگر را به صورت متقابل می‌سازند. طرفداران این نظریه، بیش از تأکید انحصاری بر اینکه ساختارها چگونه منفعت و هویت کارگزاران را می‌سازند، می‌خواهند تبیین کنند چطور کارگزاران فردی به صورت اجتماعی، این ساختارها را در وهله نخست می‌سازند. با این اوصاف، سازه‌انگاری به عنوان رویکردی ترکیبی در مرکز ماتریس نظریه‌های روابط بین‌الملل و به تبع آن، نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن قرار می‌گیرد که تمایز میان مادی‌گرایی و ذهن‌باوری از یک سو و کلی‌گرایی (ساختارگرایی) و فردگرایی را از سوی دیگر به نحوی که امانوئل آدلر (1997) در قالب شکل زیر بیان می‌کند، در دو محور عمودی و افقی نشان می‌دهد:

شکل (۱): جایگاه سازه‌انگاری در ماتریس نظریه‌های روابط بین‌الملل

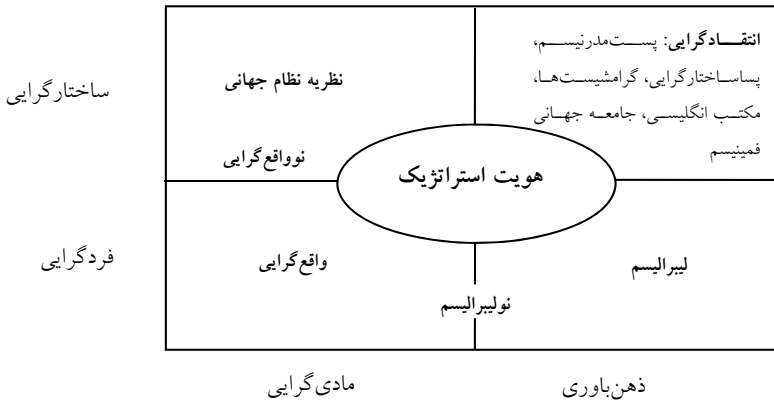


این چارچوب نه نظریه، بلکه نوعی فرآنظریه در علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل است که همه نظریه‌ها در این حوزه‌ها از آن متأثر می‌شوند. در واقع، همه موضوعات در روابط بین‌الملل، از جمله نظریه‌های گسترش و عدم گسترش هسته‌ای از این فرآنظریه تبعیت می‌کنند و با آن منطبق می‌شوند.

آنگونه که ونت (2003) و آدلر (1997) نشان می‌دهند، نظریه‌های واقع‌گرایی و نوواقع‌گرایی در روابط بین‌الملل در دو مربع سمت چپ که از نظر هستی‌شناختی مادی‌گرا (ساختارگرا یا فردگرا) هستند، قرار می‌گیرند، در حالی که نظریه‌های لیبرال و نئولیبرال در مربع پایین سمت راست که ذهن‌باور است، قرار می‌گیرند. نظریه‌های مربع سمت چپ بالا کلی‌گراتر و مادی‌گرا هستند. آنها تصور می‌کنند کارگزاران دولتی اغلب توسط ساختارهای مادی در سطح بین‌المللی ساخته می‌شوند. بنابراین، نوواقع‌گرایی در این قسمت قرار می‌گیرد که بر تولید این واحدها تأکید می‌کند، اما نظریه‌های نظام جهانی، کلی‌تر و مادی‌گراتر هستند. با وجود این، چالش اصلی نسبت به مناظره‌های اول و دوم از جانب مربع سمت راست بالاست که در آن، جبهه پست‌مدرن‌ها، پسا‌ساختارگرایان، فمینیست‌ها، مارکسیست‌های گرامشی‌گرا و طرفداران مکتب انگلیسی و جامعه جهانی در کنار یکدیگر در قالب انتقادگرایان در مقابل خردگرایان قرار می‌گیرند و سازه‌انگاری نیز در نقطه میانی تمام این نظریات قرار می‌گیرد.

واقع‌گرایی کلاسیک، نگرشی مادی‌گرا و فردگرا در قبال زندگی اجتماعی دارد. واقع‌گرایان کلاسیک بر این باورند که ذات انسان عاملی تعیین‌کننده در منافع و امنیت ملی است که یک استدلال فردگرا است؛ زیرا تصور می‌کند منافع و امنیت دولت توسط نظام بین‌الملل ساخته نمی‌شود. همچون واقع‌گرایی، لیبرالیسم نیز بر نقش ذات انسان تأکید می‌کند، اما برخلاف واقع‌گرایی، بر عوامل داخلی در شکل‌دهی به منافع دولت‌ها تمرکز کرده و نگاهی آرمان‌گرایانه به ساختار نظام بین‌الملل دارد. با این اوصاف، نوواقع‌گرایی بیش از واقع‌گرایی کلاسیک مادی‌گر است و وزن تبیینی بیشتری برای ساختار نظام بین‌الملل قایل می‌شود، اما چنین می‌پندارد که این ساختار فقط رفتارها را تنظیم می‌کند و سازنده هویت‌ها نیست. نولیبالیسم، همچنین در رویکرد فردگرا به ساختار با نوواقع‌گرایی هم‌فکر است و بیشتر نولیبالیسم‌ها این نظر والتز را که قدرت و منافع، مبانی مادی نظام هستند را به چالش نمی‌طلبند، اما برخلاف نوواقع‌گرایان بر این باورند که ایده‌های فردی اهمیت دارند و نقش ارتباطی مستقلی برای زیرنظام‌های نهادی در نظر می‌گیرند. در واقع، برعکس واقع‌گرایی، لیبرالیسم نگرشی ذهنی و فردگرا به موضوع دارد. نوواقع‌گرایی بیش از واقع‌گرایی کلاسیک مادی‌گراست، اما تأکید بیشتری بر ساختار نظام بین‌الملل دارد و کلی‌گراست. این در حالی است که نولیبالیسم نگرشی ذهنی و فردگراتر دارد.

شکل (۲): راه میانه سازه‌انگاری



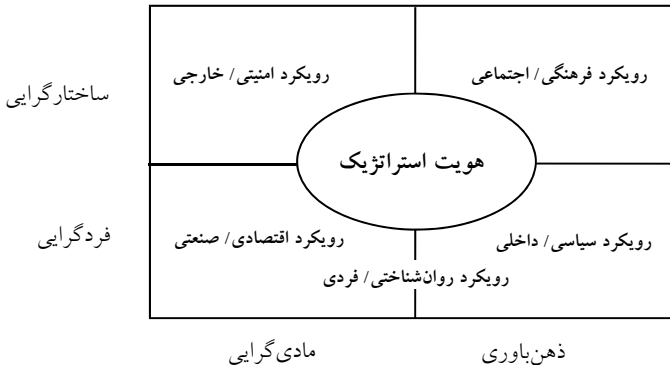
با این اوصاف، راه میانه سازه‌انگاری به این معناست که این نگرش در میانه مادی‌گرایی - ذهن‌باوری از یک سو و فردگرایی - ساختارگرایی از سوی دیگر، قرار می‌گیرد. در چنین جایگاهی، سازه‌انگاری، هم می‌تواند انتقادی باشد و هم حل‌کننده مشکل. انتقادی است، زیرا در عین حال که در کنار نظم مسلط جهان قرار دارد، از چگونگی شکل‌گیری آن پرسش می‌کند و راه حل مشکل است، زیرا نظریه‌ای برای تغییر و اقدام است (Cox, 1986: 208-9). بر اساس این ویژگی‌ها: «سازه‌انگاری نه کمتر، بلکه بیشتر از دیگر رویکردهای علمی می‌تواند تبیین‌کننده روابط بین‌الملل باشد؛ زیرا علاوه بر تأکید بر منطقی‌های قیاسی و استقرایی برای شناخت و بازشناسی، روش‌های متنوع تفسیری از جمله توصیف‌های نقلی و محکم تاریخی و روندهای اجتماعی-ادراکی را نیز برای آشکارکردن معانی به هم پیوسته هویت بازیگران و استحکام منافع سیاسی به کار می‌گیرد» (Adler, 1997: 335).

سازه‌انگاری با این مشخصات، مجموعه‌ای از لنزهای پارادایمی است که از خلال آن می‌توان سنتزی از روش‌های بررسی بهتر گسترش و عدم گسترش هسته‌ای را یافت. به این دلیل، ابتدا بازنگری در نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن بر اساس آموزه‌های انتقادی،

به ویژه آن گونه که در سازه‌انگاری مورد توجه قرار گرفته و سپس یافتن جایگاه هویت استراتژیک، به عنوان رویکرد نظری جدید، ضروری است.

همچنان که گفته شد، هویت استراتژیک رویکردی نظری مبتنی بر انتقادگرایی یا به تعبیر دقیق‌تر، سازه‌انگاری است که به عنوان رویکرد نظری، راه میانه انعکاس‌دهنده سایر رویکردها نیز هست. در تطابق با سطح پارادایمی، رویکردهای اقتصادی / صنعتی و امنیتی / خارجی به هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن از نظر هستی‌شناختی، مادی‌گرا (فردی و ساختاری) هستند، در حالی که رویکردهای سیاسی / داخلی و فرهنگی / اجتماعی، ذهن‌باور (فردی و ساختاری) می‌باشند. رویکرد روان‌شناختی / فردی نیز در میانه هستی‌شناسی‌های مادی و ذهنی از یک سو و نزدیک به فردگرایی، از سوی دیگر قرار می‌گیرد، زیرا بیش از رویکرد اقتصادی / صنعتی، فردی و بیش از رویکرد داخلی / سیاسی، ذهنی است.

شکل (۳): جایگاه هویت استراتژیک در رویکردهای نظری به موضوع



البته، تفاوت این رویکردها فقط محدود به آنچه گفته شد، نیست. هر یک از این رویکردها ما را به چشم‌انداز متفاوتی در هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن رهنمون می‌شود. معنای چنین گزاره‌ای این است که هر یک از آنها نقاط قوت و وضعی دارند که به صورت مقایسه‌ای در جدول زیر نشان داده شده‌اند. بنابراین، لازم است در دو مرحله به بررسی آنها بپردازیم؛ نخست با برجسته‌کردن نقاط قوت و ضعف رویکردهای موجود در بررسی مقایسه‌ای و سپس با شناساندن هویت استراتژیک به عنوان رویکرد نوین.

| زمینه‌های مقایسه                       | نقاط ضعف  | نقاط قوت  | رویکردهای نظری      |
|--|---|---|---------------------|
| مادی‌گرا<br>کلی‌گرا<br>ساختار          | نقش عناصر و تصمیم‌گیران داخلی را نادیده می‌گیرد           | نقش وضعیت و ملاحظات امنیتی را تبیین می‌کند                  | امنیتی / خارجی      |
| ذهن‌باور<br>فردگرا<br>کارگزار/ساختار   | نقش عوامل و تهدیدهای خارجی را فراموش می‌کند               | تأثیر عوامل داخلی و تصمیم‌گیران را تحلیل می‌کند             | سیاسی / داخلی       |
| مادی‌گرا<br>کلی‌گرا<br>فرایند / ساختار | تأثیر ملاحظات امنیتی و ویژگی‌های فردی را نادیده می‌پندارد | نقش ساختارهای اقتصادی و تصمیم‌گیران فنی را تبیین می‌کند     | اقتصادی / تکنولوژیک |
| ذهن‌باور<br>کلی‌گرا<br>کارگزار         | قادر به تبیین عوامل تغییر اجتماعی نیست                    | بر نقش ویژگی‌های فردی تأکید می‌کند                          | روان‌شناختی / فردی  |
| ذهن‌باور<br>کلی‌گرا<br>فرایند          | بسیار گسترده و توصیفی و غیر قابل سنجش است                 | بر تأثیر عوامل فرهنگی، تاریخی، هویتی و اجتماعی تأکید می‌کند | فرهنگی / اجتماعی    |

هویت استراتژیک به عنوان رویکرد نوین فراتر از هر یک از این رویکردها قرار می‌گیرد و متفاوت از تکنک آنهاست، اما فراتر از مجموع آنها نیست. در واقع، هویت استراتژیک نقاط قوت همه رویکردهای موجود را با تجدید نظر در بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آنها در سطح پارادایمی با یکدیگر ترکیب می‌کند. به عبارت دیگر، لازم است در ابتدا خاطر نشان شود که هویت استراتژیک، رویکرد و نه پارادایم است و دیگر اینکه، همچنان که قبلاً بحث شد، این رویکرد جدید صرفاً با تجدید نظر در بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریه‌های موجود در سطح پارادایمی موجودیت می‌یابد.

هویت استراتژیک در سطح پارادایمی به مناظره سوم تعلق دارد و بسیار نزدیک به سازه‌نگاری است که تمامی بنیان‌های خردگرایی را به چالش می‌طلبد. در سطح نظری هم، گرچه این رویکرد بسیار نزدیک به رویکرد فرهنگی/ اجتماعی است، اما باز هم رویکردی میانه



است. همچنانکه پیش از این بحث شد، رویکرد فرهنگی / اجتماعی با توجه به تاریخ، فرهنگ، هویت و جامعه به عنوان بستر قدرت و امنیت، اهمیت این مؤلفه‌ها را در نظریه روابط بین‌الملل برجسته می‌کند و فرایند (به عنوان کنش متقابل ساختار و کارگزار) را جایگزین ساختار و کارگزار به تنهایی می‌کند تا بدین ترتیب، به فهم بهتر سیاست بین‌الملل، به طور عام و هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن به صورت خاص کمک کند.

در واقع، رویکرد فرهنگی / اجتماعی با الهام از مناظره سوم، تمامی بنیان‌های ادبیات موجود را به چالش می‌طلبد. همانند مناظره سوم و در حقیقت به تبع آن، هستی‌شناسی‌های مادی‌گرا و ذهنی را با یکدیگر ترکیب می‌کند، معرفت‌شناسی‌های اثباتی و فرائباتی را به هم می‌آمیزد و روش‌شناسی‌های تبیینی و تفسیری را به هم پیوند می‌زند. بنابراین، سازه‌نگاری در این رویکرد (فرهنگی / اجتماعی) تجلی می‌یابد. با وجود این، هیچ‌یک از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی تاریخی و فرهنگ استراتژیک نتوانسته‌اند سازه‌نگاری را در نظریه‌های هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن به طور کامل به کار گیرند. به عبارت دیگر، سازه‌نگاری به عنوان راه میانه، قابلیت تبیین بیشتری نسبت به سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل، به ویژه در موضوع هسته‌ای دارد، اما رویکرد فرهنگی / اجتماعی که بسیار نزدیک به این پارادایم است و از آن تبعیت می‌کند، هنوز کامل نیست. به همین دلیل است که فراتر رفتن از دیدگاه‌های جامعه‌شناسی تاریخی و فرهنگ استراتژیک در چارچوب این رویکرد، ضروری است.

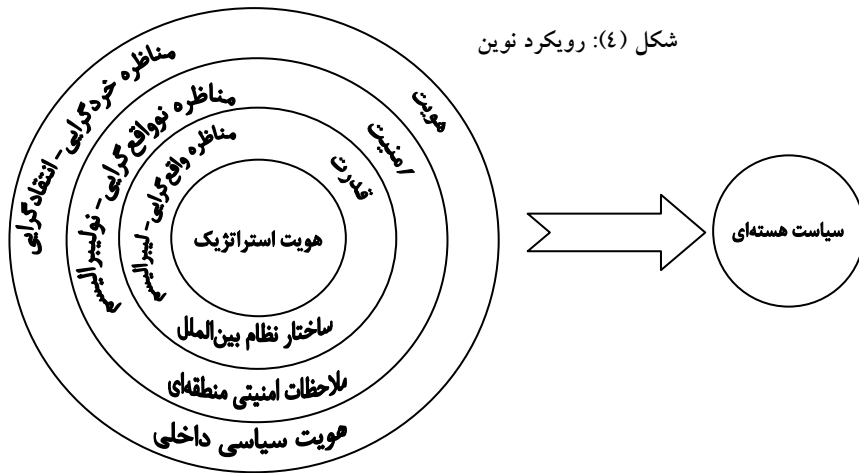
طرفداران دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی بر این باورند که تاریخ در هر شرایطی متکثر است. «تاریخ متمایز، متنوع و ویژه است. ... نه تنها تاریخ‌های بسیاری وجود دارند، تاریخ‌نگاری‌ها و زمان‌های بسیاری هم وجود دارند» (Nisbet, 1969: 240). آنها با تأکید بر «ناهماهنگی» به عنوان عمومی‌ترین قانون فرایند تاریخی، نتیجه می‌گیرند که مسیر یکسانی برای توسعه اجتماعی وجود ندارد و هرگز هم وجود نداشته است (Rosenberg, 2006: 313). بر مبنای این نگرش، جامعه‌شناسی تاریخی این مزیت را دارد که نقش تکنولوژی در بستر اجتماعی را بدون به کارگیری رویکرد جبرگرایانه تبیین می‌کند. همچنین، این دیدگاه، از جبرگرایی سیاسی مرتبط با رویکردهای سیاسی و ساختاری داخلی که گسترش سلاح‌های هسته‌ای را ناشی از تمایل نخبگان سیاسی می‌دانند، پرهیز می‌کند. علاوه بر این، جامعه‌شناسی تاریخی با تلقی ساختارها به عنوان فرایندهای

اجتماعی و نه به عنوان اموری از پیش داده، بر مشکل ساختار- کارگزار غلبه می‌کند. با وجود این، نقش ساختار نظام بین‌الملل و اهمیت تهدیدهای امنیتی را نادیده می‌گیرد. در مجموع، دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی به رابطه ساختار- کارگزار در حوزه داخلی توجه دارد و عوامل مادی و ذهنی را در سطح ملی مورد توجه قرار می‌دهد، در حالی که فرهنگ استراتژیک به فرهنگ سیاسی داخلی و ملاحظات امنیتی منطقه‌ای توجه دارد و در عین حال، نقش ساختار نظام بین‌الملل را نادیده می‌گیرد.

گرچه جامعه‌شناسی تاریخی و فرهنگ استراتژیک، عوامل مادی و ذهنی از یک سو و مؤلفه‌های فردی و ساختاری، از سوی دیگر را با هم ترکیب می‌کنند و به این دلیل، به تبع سازه‌نگاری، راهی میانه را در پیش می‌گیرند، اما صرفاً آن را در سطوح فرولمی و ملی مورد توجه قرار می‌دهند. برای تبیین دقیق‌تر نقاط قوت و ضعف این دیدگاه‌ها بایستی خاطر نشان شود که سه مؤلفه «قدرت»، «امنیت» و «هویت»، در هر دو قلمرو داخلی و خارجی، برای فهم بهتر گسترش و عدم گسترش هسته‌ای اهمیت دارند و رویکرد نوین باید به همه این عوامل و مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر توجه و روابط آنها را به گونه‌ای غیر متناقض بازتعریف کند.

مؤلفه قدرت به ماهیت بشر و دولت برمی‌گردد که کانون مناظره نخست میان واقع‌گرایان و لیبرال‌ها بود. امنیت به ساختارهای جهانی و منطقه‌ای برمی‌گردد که کانون مناظره دوم میان نواقح‌گرایان و نولبرال‌ها بود و هویت، به بسترهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی مربوط می‌شود که کانون مناظره سوم بین خردگرایان و انتقادگرایان است. تمام این مؤلفه‌ها اهمیت دارند و سخن از رویکرد میانه، به معنای توجه به همه آنها در کنار یکدیگر است و چون جامعه‌شناسی تاریخی و فرهنگ استراتژیک به همه این مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر توجه ندارند، یا این رویکرد ترکیبی را در ارتباط با موضوع هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن به صورت کامل به کار نبرده‌اند، توجه به رویکرد نوین در چارچوب هویت استراتژیک ضرورت می‌یابد.

با این اوصاف، هویت استراتژیک رویکردی است که بر اساس آن، سه عامل اساسی یعنی «هویت سیاسی داخلی»، «ملاحظات امنیتی منطقه‌ای» و «ساختار نظام بین‌الملل» برای فهم گسترش و عدم گسترش هسته‌ای دارای اهمیت هستند که این عوامل به مؤلفه‌های سه‌گانه (قدرت، امنیت و هویت) و در واقع، به مناظره‌های سه‌گانه مذکور برمی‌گردند که ترکیب بازتعریف‌شده آنها را به صورت نمادین در شکل زیر می‌توان نشان داد:

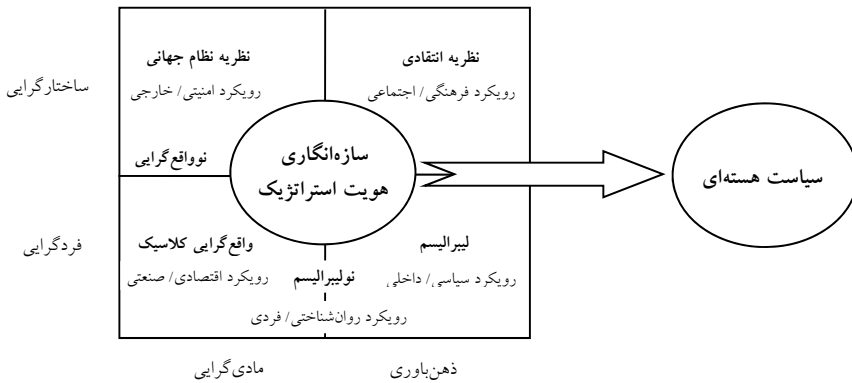


ساختار نظام بین‌الملل، به نحوه تقسیم قدرت در سطح بین‌المللی برمی‌گردد. ملاحظات امنیتی منطقه‌ای به تهدیدهای محیط خارجی ارجاع می‌دهد و هویت سیاسی داخلی نیز با منابع تاریخی و فرهنگی به عنوان بستر منافع، قدرت و امنیت مرتبط است. بدین ترتیب، بر مبنای رویکرد «هویت استراتژیک» گسترش یا عدم گسترش هسته‌ای، تابعی از نگرش به توزیع قدرت در سطح بین‌المللی، ملاحظات امنیتی در سطح منطقه‌ای و مبانی هویتی داخل هر کشور است که ضمن تعریف خود و دیگری، نحوه تعامل یا تقابل میان آنها را نیز ترسیم می‌کند.

در واقع، هویت اجتماعی، فرهنگی و تاریخی از یک سو، ملاحظات امنیتی منطقه‌ای از سوی دیگر و در نهایت، نوع نگرش به توزیع قدرت در ساختار نظام بین‌الملل هستند که در کنش و واکنش متقابل به هویت استراتژیک، به عنوان متغیر مستقل شکل می‌دهند و تأثیر آن بر گسترش یا عدم گسترش هسته‌ای، به عنوان متغیر وابسته باید در مورد هر کشور به صورت جداگانه یا حتی به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه قرار گیرد. به عبارت دیگر، هویت استراتژیک به عنوان رویکردی نوین که در سطح پارادایمی از انتقادگرایی و به ویژه سازه‌انگاری، به عنوان راه میانه تبعیت می‌کند، رویکردی پیوندی است. معنای این گزاره این است که همچنانکه سازه‌انگاری می‌کوشد سنتزی از واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی، لیبرالیسم و نولیبرالیسم ارائه کند و در عین حال به دید انتقادی به همه آنها بنگرد، هویت استراتژیک نیز به عنوان رویکرد پیوندی، سنتزی انتقادی از رویکردهای موجود در موضوع هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن است.

هویت سیاسی داخلی، ملاحظات امنیتی منطقه‌ای و ساختار نظام بین‌الملل که سه مؤلفه اصلی هویت استراتژیک هستند، به تبع تأثیرپذیری از هویت، امنیت و قدرت، به عنوان نقطه کانونی سه مناظره مذکور، از تمام رویکردهای نظری در باب گسترش یا عدم گسترش هسته‌ای تأثیر می‌پذیرند. بنابراین، رابطه میان این فضای فکری شکل‌دهنده به هویت استراتژیک به عنوان متغیر مستقل و نیز نحوه ارتباط آن با سیاست‌های هسته‌ای را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

شکل (۵): رابطه فضای فکری شکل‌دهنده به هویت استراتژیک با سیاست



## نتیجه‌گیری

بحث درباره گسترش یا عدم گسترش هسته‌ای، بازتاب‌های مختلفی در نظریه‌های روابط بین‌الملل داشته است. با وجود این، هیچ‌یک از نظریه‌های موجود به تنهایی نمی‌توانند همه زمینه‌های سیاست هسته‌ای در همه کشورها را تبیین کنند. هر یک از این نظریه‌ها، نقاط قوت و ضعفی دارند، اما برخی از آنها در این زمینه توانمندترند. این پژوهش با اتکا به نقاط قوت سازه‌انگاری، به عنوان راهی میانه در سطح پارادایمی، بر هویت استراتژیک به عنوان رویکردی پیوندی و انتقادی تأکید کرده و بر این اساس، تأثیر آن را بر سیاست هسته‌ای به صورت نظری مورد بررسی قرار داده است.

در ادبیات موجود، بر اساس هر یک از پارادایم‌ها و رویکردهای نظری در باب هسته‌ای شدن و غیرهسته‌ای شدن حول محور یکی از مفاهیم قدرت، امنیت و هویت، به تبیین سیاست‌های هسته‌ای

کشورهای مختلف پرداخته شده است. در عین حال، در این رویکردها، یا به همه این مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر پرداخته نشده و یا بدون تبیین مرزهای نظری و تجدیدنظرهای لازم در مبانی این نظریات، به چنین امری مبادرت شده است. از این رو، به تناقض‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی بسیاری در این زمینه دامن زده شده است.

با این اوصاف، هویت استراتژیک به عنوان دیدگاهی نوین که در سطح پارادایمی مبتنی بر مناظره خردگرایی/انتقادگرایی و به ویژه متأثر از مبانی فکری سازه‌انگاری و در سطح نظری، مبتنی بر ترکیب رویکرد فرهنگی/اجتماعی با رویکردهای دیگر است، مفهومی کلی است که در ذیل آن، سه مؤلفه اساسی نظریات موجود، یعنی هویت سیاسی داخلی، ملاحظات امنیتی منطقه‌ای و ساختار نظام بین‌الملل، با پرهیز از تناقض‌های معرفتی مذکور قابل بررسی هستند. در خلال مباحث مطرح‌شده، هدف نگارنده، از یک سو بازشناسی دقیق این مؤلفه‌ها و از سوی دیگر، بازنگری در بنیان‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ادبیات موجود برای درک تناقض‌های نظری موجود بوده است. با وجود این، در مقاله حاضر نمی‌توان مدعی شد چارچوب نظری پیشنهادی تا چه حد از توان‌مندی لازم برای دستیابی به این هدف برخوردار است. به طبع باید آن را به محک آزمون تجربی یا به عبارت دیگر، تطبیق با مصادیق قرار داد که می‌تواند موضوع مطالعه مستقل در مورد هر یک از کشورهای هسته‌ای، در حال هسته‌ای‌شدن یا حتی آنها که در میانه راه دست از چنین سیاستی کشیده‌اند، باشد.

در واقع، نتیجه اصلی نوشتار حاضر این است که سیاست هسته‌ای هر کشور را نه در قالبی یکسان‌انگار و مبتنی بر تأثیر هر یک از مؤلفه‌های قدرت، امنیت یا هویت (به ویژه، آن گونه که توسط گفتمان مسلط و غرب‌گرای حاکم تبیین می‌شود)، بلکه باید در چارچوبی متفاوت و مبتنی بر هویت استراتژیک خاص آن یا به عبارت دیگر، با مطالعه هم‌زمان اثر هویت سیاسی داخلی، ملاحظات امنیتی منطقه‌ای و نگرش و جایگاه هر کشور در ساختار نظام بین‌الملل درک کرد و چون هیچ‌گاه محتوای این مؤلفه‌ها در دو کشور یکسان نیستند، بنابراین نمی‌توان و نباید سیاست هسته‌ای همه کشورها را یکسان دانست و بر اساس تفکر قالبی (آن گونه که در ادبیات موجود و بر اساس تفکر غربی به آن پرداخته می‌شود)، به تحلیل آنها پرداخت.

## منابع

بوث، کن (۱۳۸۶)؛ «امنیت در وضعیت آنارشویی؛ واقع‌گرایی آرمان‌گرایانه در نظریه و در عمل»، در: لینکلتر، اندرو (ویراستار)، آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، ترجمه لی‌لا سازگار، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صص ۲۲۴-۱۸۵.

قهرمانپور، رحمان (۱۳۷۸)؛ رویکرد قدرت‌های بزرگ به موضوع هسته‌ای ایران، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی. لین‌جونز، سین (۱۳۸۵)؛ «واقع‌گرایی و مطالعات امنیتی»، در امنیت و راهبرد در جهان معاصر، ترجمه فرشاد امیری و اکبر عسگری صدر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

محتشم، الهه (۱۳۸۶)؛ بررسی مواضع کشورهای ۱+۵ در قبال پرونده هسته‌ای ایران (گفتگوی علمی)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

افتخاری، اصغر و قدیر نصری (۱۳۸۳)؛ روش و نظریه در امنیت‌پژوهی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)؛ نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

Adler, Immanuel (1997); "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics", **European Journal of International Relations**, 3(3): 319-363.

Ashley, Richard K. (1984); "The Poverty of Neo-realism", **International Organization**, 38(2): 225-286.

Axelrod, Robert M. (1984); **The Evolution of Co-operation**, New York: Basic Books.

Barletta, Michael (1999); "Nuclear Security and Diversionary Peace: Nuclear Confidence-Building in Argentina and Brazil", **National Security Studies Quarterly**, 5(3):19-38.

Betts, Richard K. (1993); "Paranooids, Pygmies, Pariahs and Nonproliferation Revisited", In: Z. S. Davis and B. Frankel (eds), **The Proliferation Puzzle: Why Nuclear Weapons Spread (and what results)**, Portland: Frank Cass & Company.

Booth, Ken (2008); "Navigating the "Absolute Novum": John H. Hertz's Political Realism and Political Idealism", **International Relations**, 22(4): 510-526.

Boykis, John & John Garnett (1991); **Ken Booth and Bernard Brodie; Makers of Nuclear Strategy**, London: Pinter Publications.

Burchill, Scott (2005); "Liberalism", in: Burchill, Scott et.al (eds), **Theories of International Relations**, third edition, New York: Palgrave Macmillan, pp. 55-83.

Chafetz, Glenn (1993); "The End of the Cold War and the Future of Nuclear Proliferation: An Alternative to the Neorealist Perspective", In: Z. S. Davis and B. Frankel (eds), **The Proliferation Puzzle: Why Nuclear Weapons Spread (and what results)**, Portland: Frank Cass & Company.

- Chafetz, Glenn, et.al (1996); "Role Theory and Foreign Policy: Belarussian and Ukranian Compliance with the Nuclear Nonproliferation Regime", *Political Psychology*, 17 (4): 727-57.
- Checkel, Jeffrey (1997); "International Norms and Domestic Politics: Bridging the Rationalist-Constructivist Divide", *European Journal of International Relations*, 3(4): 473-495.
- Cox, Robert (1986); "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory, in: Keohane, Robert Owen (ed), *Neorealism And Its Critics*, New York: Columbia University Press, pp.204-254.
- Das, Runa (2002); "Engendering Post-Colonial Nuclear Policies through the Lens of Hindutva: Rethinking the Security Paradigm of India", *Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*, 22 (1-2): 76- 89.
- Davis, Zachary S. (1993); "The Realist Nuclear Regime", In: Z. S. Davis and B. Frankel (eds), *The Proliferation Puzzle: Why Nuclear Weapons Spread (and what results)*, Portland: Frank Cass & Company.
- Devetak, Richard (2005); "Critical Theory", in: Burchill, Scott, et.al, *Theories of International Relations*, 3<sup>rd</sup> edition, Hampshire: Palgrave Macmillan, pp.137-160.
- Doyle, Michael W. (1998); *Ways of War and Peace: Realism, Liberalism and Socialism*, London: Norton.
- Elworthy, Scilla (1986); *How Nuclear Weapons Decisions are Made*, New York: St. Mar-tin's Press.
- Feaver, Peter (1995); "Optimists, Pessimists, and Theories of Nuclear Proliferation Management: Debate", *Security Studies*, 4 (4): 754-772.
- Flink, Steven (1993-4); "Exploding The Black Box: The Historical Sociology of Nuclear Proliferation", *Security Studies*, 3(2): 259-94.
- Frankel, Benjamin (1993); "The Broadening Shadow: Systemic Incentives and Nuclear Weapons Proliferation", in: Z. S. Davis and B. Frankel (ed), *The Proliferation Puzzle: Why Nuclear Weapons Spread and What Results*, Portland: Frank Cass, pp.37-78.
- Gartzke, Erik and Matthew Kroenig (2009); "A Strategic Approach to Nuclear Proliferation", *Journal of Conflict Resolution*, 53(2): 151-160.
- George, J. and Campbell, D. (1990); "Patterns of Dissent and the Celebration of Difference: Critical Social Theory and International Relations", *International Studies Quarterly*, 34(3): 269-293.
- Grillot, Suzette R. and William J. Long (2000); "Ideas, Beliefs, and Nuclear Policies: The Cases of South Africa and Ukraine, *Nonproliferation Review*, 7(1): 24-40.
- Haas, Ernst B. (1964); *Beyond the Nation-State: Functionalism and International Organization*, Stanford: Stanford University Press.
- Hoffman, Mark (1987); "Critical Theory and the Inter-Paradigm Debate", *Millennium*, 16(2): 231-249.
- Hymans, Jacques E. C. (2006); "Theories of Nuclear Proliferation; the State of the Field", *Nonproliferation Review*, 13 (3): 455-465.

- Kapur, Ashok (2001); **Pokhran and Beyond : India's Nuclear Behavior**, New Delhi & New York: Oxford University Press.
- Katzenstein, Peter J. (1996); **The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics**, New York: Columbia University Press.
- Keohane, Robert Owen & Joseph S. Nye (1977); **Power and Interdependence: World Politics in Transition**, Boston: Little, Brown.
- Keohane, Robert Owen (1986); **Neo-realism and Its Critics**, New York: Columbia University Press.
- Kraig, Michael R. (1999); "Nuclear Deterrence in the Developing World: A Game Theoretic Treatment", **Journal of Peace Research**, 36(2): 141-167.
- Krasner, S. D. (1982); "Structural Causes and Regimes Consequences: Regimes as Intervening Variables", **International Organization**, 36 (2): 185-205.
- Krasner, S. D. (1983); **International Regimes**, Ithacan: Cornell University Press.
- Lantis, Jeffrey S. (2006); **Strategic Culture and Threat Assessment**, Chicago: University of Chicago.
- Lavoy, Peter R. (1993); "Nuclear Myths and the Causes of Nuclear Proliferation", In: Z. S. Davis and B. Frankel (ed); **The Proliferation Puzzle: Why Nuclear Weapons Spread (and What Results)**, Portland: Frank Cass.
- Lavoy, Peter R. (1993); "Nuclear Myths and the Causes of Nuclear Proliferation", **Security Studies**, 2(3): 192-212.
- Little, Richard and Steve Smith (1988); **Belief Systems and International Relations**, Oxford: Blackwell.
- Mackenzie, Donald (1990); **Inventing Accuracy: A Historical Sociology of Nuclear Missile Guidance**, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press.
- Mansfield, Edward D., and Jack Snyder (1995); "Democratization and the Danger of War", **International Security**, 20 (1): 5-38.
- Mearsheimer, John J. (1990); "Back to the Future: Instability in Europe After the Cold War", **International Security**, 15 (1): 5-56.
- Meyer, Stephen M. (1984); **The Dynamics of Nuclear Proliferation**, Chicago: University of Chicago Press.
- Montgomery, Alexander and Scott Sagan (2009); "The Perils of Predicting Proliferation", **Journal of Conflict Resolution**, 53(2): 302-328.
- Montgomery, Alexander H. (2005); "Ringling in Proliferation: How to Dismantle an Atomic Bomb Network", **International Security**, 30 (2): 153-87.
- Nisbet, Robert (1969); **Social Change and History: Aspects of the Western Theory of Development**, London: Oxford University Press.
- Ogilvie-White, Tanya (1996); "Is There a Theory of Nuclear Proliferation: An Analysis of the Contemporary Debate", **The Nonproliferation Review**, 24(3): 43-59.
- Paul, T.V. (2000); **Power Versus Prudence: Why Nations Forgo Nuclear Weapons**, Ithaca: McGill-Queen's University Press.
- Perkovich, George(1999); **India's Nuclear Bomb: The Impact on Global Proliferation**, Berkeley: University of California Press.



- Potter, William C. (1982); **Nuclear Power and Nonproliferation: an Interdisciplinary Perspective**, Cambridge, Mass.: Oelgeschlager Gunn & Hain.
- Price, Richard and Christian Reus-Smit (1998); "Dangerous Liaisons? Critical International Theory and Constructivism", **European Journal of International Relations**, 4(3): 259-294.
- Quester, George H. (1973); **The Politics of Nuclear Proliferation**, Baltimore: Johns Hop-kins University Press.
- Quester, George H. (1977); **Offense and Defense in the International System**, New York: Wiley.
- Rauchhaus, Robert W. (2007); **Evaluating the Nuclear Peace Hypothesis: A Quantitative Approach**, Santa Barbara: University of California.
- Rosenberg, Justin (2006); "Why is There No International Historical Sociology", **European Journal of International Relations**, 12(3): 307-340.
- Rues-Smit, Christian (1996); "The Normative Structure of International Society", in: F. Osler Hampson and J. Reppy (eds), **Earthly Goods: Environmental Change and Social Justice**, Ithaca: Cornell University Press, pp.96-121.
- Ruggie, John (1983); "Continuity and Transformation in the World Polity", **World Politics**, Vol. 35, pp. 261-285.
- Ruse-Smit, Christian (2005); "Constructivism", in: Burchill, Scott, et.al, **Theories of International Relations**, 3<sup>rd</sup> edition, Hampshire: Palgrave Macmillan, pp.188-212.
- Sagan, Scott D. (1996-7) "Why Do States Build Nuclear Weapons? Three Models in Search of a Bomb", **International Security**, 21(3): 54-86.
- Sagan, Scott D. (2000); "Rethinking the Causes of Nuclear Proliferation: Three Models in Search of a Bomb?", In: V. A. Utgoff (ed), **The Coming Crisis: Nuclear Proliferation, U.S. Interests, and World Order**, Cambridge, Massachusetts: MIT Press, pp.17-50.
- Singh, Sonali & Christopher R. Way (2003); **Paths to Nonproliferation: The Need for a Quantitative Test of Nuclear Weapons Proliferation Theory**, NY: Cornell University Press.
- Smith, Steve (1996); "Positivism and Beyond", in: Steve Smith, Ken Booth and Marysia Zalewski (eds), **International Theory: Positivism and Beyond**, Cambridge: Cambridge University Press, pp.11-46.
- Smith, Steve (1997); "New Approaches to International Theory", in: Baylis and Smith, **Globalization of World Politics**, Oxford: Oxford University Press, pp.165-190.
- Snyder, Jack (1977); **The Soviet Strategic Culture: Implications for Limited Nuclear Options**, Santa Monica, CA: RAND Corporation.
- Snyder, Jack L. (2000); **From Voting to Violence: Democratization and Nationalist Conflict**, New York: W.W. Norton.
- Solingen, Etel (1994); "The Political Economy of Nuclear Restraint", **International Security**, 19 (2): 126-169.
- Solingen, Etel (1998); **Regional Orders at Century's Dawn: Global and Domestic Influences on Grand Strategy**, Princeton.: Princeton University Press.
- Solingen, Etel (2007); **Nuclear Logics: Alternative Paths in East Asia and the Middle East**, Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Thayer, Bradley A. (1995); "The Causes of Nuclear Proliferation and the Nonproliferation Regime", **Security Studies**, 4 (3): 463-519.

- Viotti, Paul R. and Mark V. Kauppi (1999); **International Relations Theory: Realism, Pluralism, Globalism and Beyond**, 3rd edition, Boston: Allyn and Bacon.
- Waltz, Kenneth (1954); **Man, the State, and War**, New York: Columbia University Press.
- Waltz, Kenneth (1979); **Theory of International Politics**, Massachusetts: Addison-Wesley.
- Waltz, Kenneth (1990); "Nuclear Myths and Political Realities", **American Political Science Review**, 84: 731-745.
- Weber, Steve (1990); "Realism, Detent, and Nuclear Weapons", **International Organization**, 44(1): 55-82.
- Wendt, Alexander (1992); "Anarchy is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics", **International Organization**, 46(2): 391-425.
- Wendt, Alexander (1996); "Identity and Structural Change in International Politics", in: Yosef Lapid and Friedrich Kratochwil (eds), **The Return of Culture and Identity in IR Theory**, London: Lynne Rienner, pp. 47-64.
- Wendt, Alexander (2000); "On the Via Media: A Response to the Critics", **Review of International Studies**, 26 (1): 165-80.
- Wendt, Alexander (2003); **Social Theory of International Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Wendt, Alexander and Ian Shapiro (1997); "The misunderstood promise of realist social theory", in: K. Monroe, (ed), **Contemporary Empirical Political Theory**, Berkeley: University of California Press, pp.166-187.
- Wyn Jones, Richard (2001); "Introduction: Locating Critical International Relations Theory", in: R. Wyn Jones (ed), **Critical Theory and World Politics**, New York: Boulder, pp.1-18.
- Zehfuss, Maja (2004); **Constructivism in International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.